

سر اجعتا آنرا بشیخ گفت خوش شد بسیار و مراد عای شمر کرد و هم وی گفته
 که وقتی دین ولایت و بای عظیم افتاد چنانکه اکثر خلق انجیبات خود را بوی کشیدند
 و وی خدمت مولانا رضی الله تعالی عنیه مایه باقی بازده تشریف آورد و در پیون ده
 نزول فرمود و مرا طلبید و گفت که از من بپای هر هفتاد و دو سرفتر
 بشیخ محمد خالد رحیمه الله تعالی در قبه اجمیل قرآن ختم کنی شا بیکه خدای تعالی
 این بلیشه را دفع کند امثال خود را اما بواسطه آنکه در آن وقت خواجہ علی
 کهنوار کز قدس سره تعالی سر کازمچو بان و مجذوبان حضرت حق بود جل ذکره
 در قبه اجمیل سر سسنگی که بر درخت بشیخ محمد خالد است می نشست و سخنان بلند
 می گفت و خدمت مولانا رضی الله تعالی عنیه در غایت تشویع بود من متفکر شده
 که مبادا که امر می واقع شود که مرده بلیشه و با دارا بطلبید چون نزد بلیشه اجمیل
 شخصی بیرون آمد از احوال خواجہ پرسیدیم گفت حالی سر سسنگ نشسته بود
 تا که گفت که فرجی می آید که من حریف کله وی نیستم از آنجا برخاست و در آن نزدیکی
 خراس بود با بخار آمد و در معانی پنهان شد چون بدید رسید و بر سر زبارت
 فرود آمد و بر سر مرده جمع شد و بجز رسید که امیر علی بیک کجا کرد ولایت بود
 زبانت خواجہ می آید مرده با مولانا گفتند که خواجہ بسبب شمار دین غریب را بدیده
 اگر علی بیک پیاید خواجہ را در پسند جای آن دارد که بر ما غضب کند خداوند مولانا سنج
 خراس شد و چون بخراس درآمد بدید بود نزد که مسلمان را چنین دارا بود خواجہ

اجمیل رستگاری کبر و سکون
 سبب همه و کسرم و سکون
 بارشاه و معاند و علم
 چ

آواز

آواز مولانا را شنیدند آن معاک بیرون آمد و بیکدیگر دادند کسا و گفتند و خواجہ
 چیزی در گوش مولانا گفت مولانا در کبریه شد مدتی همچنان ایستاده بود و نشیمن
 گفت که امیر علی بیک بر دارا استاده و انتظار می کشد من مولانا را بلیشه کرده مولانا
 فرمود که امیر علی بیک منتظر بشما است خواجہ بیرون رفت و امیر علی بیک خواجہ را دید
 یافت خواجہ گفت معلولت سر و کمرها نان عزیز داره علی بیک روان شد و خواجہ
 از عیب وی نغمه میزد که هم قولت بدو میدوید تا از نظر خواجہ غایت شد بعد از آن
 خواجہ و مولانا باز رفتند و آمدند و من از بیم آنکه مبادا که خواجہ سخن بلند بگوید با مولانا
 گفتیم که من قرآن بیک شبانه روز ختم می توانم کرد مولانا فرمود که امیر بلیشه شبانه روز
 من ختم آغاز کرد هر دو تا ثنائی تلاوت خواجہ آغاز بختان بدست کرد مولانا با بیک بروی
 زد و بیک تا آخر صحبت خواجہ از آن سخنان هیچ نگفت چون ختم تمام شد و از عاقبت
 شدند بیکدیگر و ادع کرد ندانم سنجانه و تعالی آن بلیت را بخص یافت و رخت خود
 دفع کرد مولانا **خیر الدین لودا سنان رحیمه الله** وی مختصیل علوم ظاهر و
 کرده بوده است همیشه در خاطر می داشته است که بعد از تحصیل سلوک راه خدا
 تعالی شش سال نماید وقتی در یکی از مدارس مصر خانه داشته و در اینجا بمطالعه
 مشغول بوده و بپایانه مطالعه کلی حاصل شده از برای تشجید خاطر این خانه خود پیوست
 آمده داعیه سلوک بر دلش نازده گذشته با خرد گشته است آخر دوزی از اینجای داد و برون
 می با بلامداد سر خود آرزو داشت دیگر بخانه خود نرفته است و همچنان خانه را پاک باها